

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 20, No. 9, Autumn 2020, 299-322
Doi: 10.30465/crtls.2020.30143.1786

Book Review:
Nations Matter: Culture, History, and the Cosmopolitan Dream

Hamid Nassaj*

Abstract

“Nations Matter” is a passionate defense of nationalism in the age of cosmopolitanism. Craig Calhoun sees cosmopolitanism as a raw fantasy and nationalism as a realistic view. He called the formation of a world-democratic city-state a charming but unattainable ideal and claimed that now, in the first decade of the twenty-first century, the discourse of globalization is foggy more than it was in the 1990s. In this short article, fifteen critiques are presented to the author’s claim. The most important criticism is that the growth of extremist nationalism in the United States and Europe cannot be considered a defeat for the world because social change will generally take place in a sinusoidal, mixed-resistance path, and in the process of ups and downs. The rise of Trump, Brexit, and the like is part of a global resistance movement that is quite natural. The resistance will continue and may intensify, but on a larger scale, the general trend is still in favor of globalization, and nationalism is nothing but a decline.

Keywords: Nationalism, Calhoun, Globalization, World, Cosmopolitanism.

* Assistant Professor of Political Science, University of Isfahan, h.nassaj@ase.ui.ac.ir

Date received: 2020-05-05, Date of acceptance: 2020-10-31

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقد و بررسی کتاب ملت‌ها مهم‌اند: فرهنگ، تاریخ، و رؤیای جهان‌وطنی

حمید نساج*

چکیده

کتاب *ملت‌ها مهم‌اند* یک دفاعیه پرشور از ملی‌گرایی در عصری است که کتاب آن را موسوم به جهان‌وطنی می‌داند. گریک کلّهون جهان‌باوری را خیالی خام و ملت‌باوری را واقع‌بینی می‌نامد. شکل‌گیری یک دولت - شهر جهانی و دموکراتیک را «آرمانی دل‌فریب اما دست‌نیافتنی» می‌نامد و مدعی می‌شود که «اکنون، در نخستین دهه سده بیست‌ویک، گفتمان جهانی‌شدن مه‌آلودتر از آنی است که در دهه ۱۹۹۰ بود». در این نوشتار کوتاه، پانزده نقد به مدعای نویسنده طرح شده است. در مهم‌ترین نقد به این امر اشاره شده که رشد ملی‌گرایی افراطی در آمریکا و اروپا را نمی‌توان به‌مثابه شکست جهان‌وطنی دانست؛ چراکه تحولات اجتماعی عموماً در مسیری سینوسی، آمیخته با مقاومت، و در فرایندی هم‌راه با فراز و فرود پیش خواهد رفت؛ ظهور ترامپ، برگزیت، و مانند آن بخشی از مقاومت رخ داده در مسیر جهانی‌شدن و کاملاً طبیعی است. هنوز هم از این مقاومت‌ها و چه‌بسا شدیدتر در راه است، اما در نگاه کلان‌تر روند کلی هنوز به‌نفع جهانی‌شدن است و ملی‌گرایی را تقدیری جز افول نیست.

کلیدواژه‌ها: ملت‌گرایی، کلّهون، جهانی‌شدن، جهان‌وطنی، ناسیونالیسم.

* استادیار علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان، h.nassaj@ase.ui.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۰

۱. مقدمه

گرچه آغاز پیدایش دولت - ملت‌ها قرارداد وستفالی دانسته می‌شود، دو قرن پایانی هزاره دوم میلادی را باید دوران کر و فر ملت‌گرایی دانست. ملت‌گرایی بیش از هر چیز با خون عجین شده است؛ خون‌های بی‌شماری که در طول این دو قرن برای اثبات میهن‌دوستی و چه بسا میهن‌پرستی و تثبیت آن‌چه مرزهای جغرافیایی نامیده می‌شد ریخته شد. این‌که امروز این‌گونه می‌توان به گذشته نگاه کرد و این ملی‌گرایی افراطی را نقد کرد، نشان از افول آن دارد؛ در واقع، تنها زمانی می‌توانیم یک روز را ارزیابی کنیم که خورشید فرو رفته باشد. اگر بخواهیم از عبارت هگل استفاده کنیم: «جغد مینرو تنها با تاریکی شب بال‌های خود را می‌گستراند» (Mazrui 2005: 69). جغد مینرو نماد عقل است و گویی سیطره و همینه یک پارادایم غالب چندان نافذ است که امکان بال‌گشایی از عقل را نیز سلب می‌کند.

اما ملت‌گرایی چیست؟ این پرسش ناظر به معضل تعریف است. گرچه این امر معضلی عام در علوم انسانی و علوم سیاسی است، در باب مفهوم ملت وجهی بنیادین‌تر دارد. هر تعریفی از ملت با مثال‌نقض‌های متعدد روبه‌رو خواهد شد و کتاب حاضر نیز متأسفانه در این مسیر کمک شایانی نمی‌رساند. چه ملت به نژاد تعریف شود و چه به فرهنگ و چه به دین و چه به تاریخ، در هر حال نمی‌تواند با وضعیت واقعی و عینی کشورهای حال حاضر جهان انطباق دقیق و منطقی پیدا کند. از مسئله تعریف که بگذریم، سؤال رایج این روزها سرنوشت و آینده ملت‌گرایی است. باور متعارف آن است که با رخداد جهانی شدن ملت‌ها در مسیر افول قرار گرفته‌اند. این کتاب این باور متعارف را به چالش می‌کشد و می‌کوشد نشان دهد که اولاً ملت‌ها هنوز مهم‌اند و ثانیاً جهان‌وطنی رؤیایی بیش نیست. نگارنده این سطور را با نویسندگان این کتاب چندان موافقتی نیست و آن‌چه در ادامه خواهد آمد، تلاشی است برای نشان‌دادن کاستی‌های مدعیان نویسنده از نگاه نگارنده این سطور.

۲. معرفی کتاب

کتاب *ملت‌ها مهم‌اند* با زیر عنوان «فرهنگ، تاریخ، و رؤیای جهان‌وطنی» (*Nations Matter*:) تألیف کریگ کلون (Craig Calhoun) منتشر شده است. کلون متولد ۱۹۵۲ است و در دانشگاه آریزونا ایست و در سال ۲۰۰۷ منتشر شده است. کلون متولد ۱۹۵۲ است و در دانشگاه آریزونا ایست و در سال ۱۳۹۵ به آمریکا جامعه‌شناسی تدریس می‌کند. محمدرضا فدایی این کتاب را در سال ۱۳۹۵ به

پارسی برگردان کرده و نشر شیرازه آن را به‌زیور طبع آراسته است. کتاب از هفت فصل تشکیل شده و مجموعه صفحات بدون بخش اعلام ۳۲۱ صفحه و با فهرست اعلام و منابع ۳۴۴ صفحه است. نویسنده کتاب استاد علوم اجتماعی دانشگاه نیویورک و رئیس شورای پژوهشی علوم اجتماعی است. بیش‌تر فصل‌های کتاب نسخه‌بازبینی‌شده‌ای از مقالات پیش‌تر چاپ‌شده نویسنده است که در قالب یک کتاب واحد منتشر شده است. نویسنده در سراسر کتاب کوشیده است به دفاع از ملت‌گرایی بپردازد و استدلال کند که جهانی‌شدن نه تنها نتوانسته است ملت‌گرایی را با چالش روبه‌رو سازد که حتی ملت‌گرایی ارج و قرب خویش را نیز بازیافته است. از نگاه او، جست‌وجوی سیاستی کاملاً پساملی، در بهترین تعبیر، نابهنگام و چه‌بسا خطرناک است.

۳. نقد محتوایی

همان‌گونه‌که از عنوان کتاب نیز واضح و آشکار است، نویسنده جهان‌باوری را خیالی خام و ملت‌باوری را واقع‌بینی می‌نامد: «و لوخیال نظم جهان‌وطنی بیش‌تری را در سر پیروانیم، ناگزیریم واقع‌بین باشیم و دل به آرزوهای پوچ ننندیم» (کلهون ۱۳۹۵: ۱۹). از قضا، نگارنده این سطور نیز با این جمله هم‌داستان است، البته با این تفاوت که ملت‌باوری را در دهه‌های پیش‌رو خیال خام و جهان‌باوری را واقع‌بینی می‌داند. نباید دفاع از ملت‌گرایی به چشم‌بستن بر واقعیت‌ها منجر شود، با سردر برف کردن نمی‌توان واقعیت را تغییر داد. آن‌چه در ادامه خواهد آمد تلاش برای نقد دیدگاه نویسنده کتاب است:

۱.۳ افول ملی‌گرایی در فرایندی سینوسی و نه خطی

دو دهه پیش، تب جهانی‌شدن چنان بالا گرفت که همه تصور کردند دولت - ملت‌ها در حال افول‌اند، اما این اتفاق رخ نداد. رشد ملی‌گرایی و بومی‌گرایی در سال‌های اخیر شاهد مثال نقضی برای پایان دوره ملی‌گرایی دانسته می‌شود. نویسنده کتاب نیز همین نظر را دارد:

اگر جهانی‌شدن با تمام زرادخانه مالی و وعده‌های آرمان‌شهرگونه‌اش نه‌فقط به تضعیف ملی‌گرایی نیجامید که حس تعلق به دولت - ملت و اهمیت برخورداری از حقوق مسلم در درون این ساختار را بیش‌تر کرده است.... ملت‌گرایی ارج و قرب خویش را بازیافته است (کلهون ۱۳۹۵: ۱۰-۱۱).

و نیز «گرچه برخی حل‌شدن دولت‌ها در معجون پست‌مدرنیستی هویت‌های محلی و شرکت‌های جهانی را پیش‌بینی می‌کنند، اما انگار هنوز دولت‌ها تن به مرگ نداده‌اند» (همان: ۱۸۱).

نسبت میان جهانی‌شدن و خرده‌فرهنگ‌ها یکی از مباحث رایج و جدی است. درمورد تأثیر جهانی‌شدن بر خاص‌گرایی فرهنگی دو نظر عمده وجود دارد. عده‌ای معتقدند که جهانی‌شدن به حل و ادغام فرهنگ‌های محلی و ملی در خود منجر شده است و درمقابل عده‌ای نتیجه جهانی‌شدن را در رشد و مقاومت این خرده‌فرهنگ‌ها دنبال کرده‌اند. آرت شولت (۱۳۸۲)، گل‌محمدی (۱۳۸۱)، مقصودی (۱۳۸۱)، قوام (۱۳۸۲)، نادریپور (۱۳۸۲)، احمدی (۱۳۸۱)، صباغ‌پور (۱۳۸۱)، ترابی‌نژاد (۱۳۸۴)، شایگان (۱۳۸۴)، عیوضی (۱۳۸۰)، و توحیدفام (۱۳۸۲) به تفصیل این نزاع را بررسی کرده‌اند که طرح استدلال‌ها به‌درازا خواهد کشید. نگارنده در مقاله «جهانی‌شدن و هویت قومی در ایران» کوشیده است تا حدوسطی میان این دو نگاه ارائه کند. بر این اساس، فرایند همانندی یا ادغام خرده‌فرهنگ‌ها در فرهنگ جهانی فرایندی همگن و یک‌نواخت نیست. پس از آشکارشدن اولین نشانه‌های همانندی و کم‌رنگ‌شدن خرده‌فرهنگ مخالفت‌هایی از سوی باورمندان به آن فرهنگ صورت می‌پذیرد و دربرابر همانندی فرهنگی مخالفت نشان می‌دهند. این مخالفت ممکن است حتی خود را در شکل بازگشت و احیای فرهنگ و زبان آن فرهنگ نزد برخی از اعضای آن جامعه نشان دهد که پیش‌تر آن فرهنگ و زبان را کنار گذاشته‌اند. این دوره را دوره اوج می‌نامیم؛ اما پس از مدتی شدت و قوت مقاومت کاهش می‌یابد و فرایند همانندی مجدداً آغاز می‌شود که این دوره را دوره سکون می‌نامیم. پس از گذشت چند سال و چه‌بسا یک نسل مجدداً در نسل جدید مقاومت دربرابر همانندی فرهنگی به‌ویژه از سوی جوانان آغاز می‌شود. مجدداً نمودار روند معکوس می‌یابد و رو به بالا حرکت می‌کند، اما هیچ‌گاه به نقطه قبل نمی‌رسد و این چرخه در نسل‌های متعدد تداوم می‌یابد تا جایی که پس از گذشت چندین نسل، که ممکن است در برخی فرهنگ‌های بیش از صد سال یا حتی بیش‌تر طول بکشد، این خرده‌فرهنگ در فرهنگ و زبان جهانی ادغام می‌شود و از آن جز برخی نمادهای ظاهری که در قالب فرهنگ مسلط یا رسمی معنای متفاوتی یافته‌اند و لهجه‌ای که از بسیاری از واژه‌های اصیل تهی شده است باقی نمی‌ماند. دوره‌های اوج ممکن است با شورش و درگیری نیز همراه شوند، اما بعد از این دوران اوج و تخلیه احساسات مجدداً نمودار رو به پایین حرکت می‌کند (نساج: ۱۳۸۷: ۱۴۵).

بنابراین، روند ادغام هر خرده‌فرهنگی در فرهنگ مسلط و هر فرهنگ ملی در فرهنگ جهانی از طریق توجه به فراز و فرود و روند سینوسی تغییرات اجتماعی امکان‌پذیر است. برخلاف تصور رایج، روند رواج یک امر اجتماعی جدید معمولاً به صورت یک پیشرفت خطی ساده رخ نمی‌دهد، این پیشرفت معمولاً در یک مسیر سینوسی همراه با فراز و فرود محقق می‌شود که برآیند نهایی این فراز و فرودها، پیش‌رفتن‌ها، و پس‌رفتن‌ها در نهایت به پیشرفت منجر می‌شود. آنچه ما اکنون در آن قرار داریم نه عقب‌نشینی قطعی و همیشگی جهانی شدن به نفع ملی‌گرایی بلکه فرود موقتی و کوتاه‌مدت برای یک خیز بلندتر به سوی جهانی شدن است. گاهی این تصور برای خواننده ایجاد می‌شود که نویسنده انتظار رخدادی مانند سقوط شوروی را برای دولت - ملت‌ها ترسیم کرده و چون این اتفاق رخ نداده است، نتیجه می‌گیرد که پس سقوطی در کار نیست. در حالی که دولت - ملت‌ها در یک روند آرام، تدریجی، و البته پرفراز و نشیب در حال واگذار کردن کارویژه‌ها و کاستن از کارکردها هستند. این روند به معنای نابودی و سقوط دولت‌ها نیست، کم‌این‌که هیچ‌یک از دولت - شهرهای قدیم در فرآیند ادغام در امپراتوری‌ها یا دولت - ملت‌ها تمام اختیارات خود را به دولت مرکزی واگذار نکردند، اما آن قدری را واگذار کردند که دیگر یک واحد سیاسی مستقل نباشند. همین سرنوشت در انتظار دولت‌ها در دهه‌های آتی است.

نویسنده به خوش‌بینی‌های رایج نیز گریزی زده است: «در دهه ۱۹۹۰ و خوش‌بینی پس از پایان جنگ سرد، برخی از شیفتگان جهانی شدن می‌گفتند مفهوم دولت‌های مستقل منسوخ شده است» (کلهون ۱۳۹۵: ۲۴)، یا «پس از سال ۱۹۸۹، بسیاری سرخوشانه جهانی شدن را می‌سرودند» (همان: ۳۵). نویسنده در این مدعا ذی‌حق است. برخی شیفتگان جهانی شدن ذوق‌زده بودند و مکانیسم طبیعی امور و روند آهسته تغییرات اجتماعی را نادیده گرفتند، اما این‌که آن خوش‌بینی امروزه کامل محقق نشده است به معنای بقای دولت - ملت نیست؛ دولت - ملت‌ها در سرایشی سقوط گام برمی‌دارند، اما نه به سرعت و اعجازی که شیفتگان تصور داشتند. احتمالاً می‌توان اندیشمندانی را تصور کرد که در لحظه پیدایش دولت - ملت‌ها در اروپای پس از قرون وسطی اندیشه‌های نوظهور ملی‌گرایی را به‌سخره می‌گرفتند و الگوی امپراتوری‌های مقدس را الگوهای ماندگار، ازلی، ابدی، و الهی قلمداد می‌کردند. قرار نیست تحول بزرگی هم‌چون تغییر مبنای هویت سیاسی از ملی‌گرایی به جهان‌گرایی در یک دوره کوتاه چندساله به فرجام نهایی برسد. از سال ۱۹۸۹ تاکنون تنها ۲۸ سال می‌گذرد. این زمان برای چنین تحول عظیمی اندک است، اما مسیر در مکانیسم طبیعی خود رو به جلو است. از همین روست که مدعای نویسنده که شکل‌گیری یک دولت

– شهر جهانی و دموکراتیک را «آرمانی دل‌فریب اما دست‌نیافتنی» می‌نامد و مدعی می‌شود که «اکنون، در نخستین دهه سده بیست‌ویک، گفتمان جهانی شدن مه‌آلودتر از آنی است که در دهه ۱۹۹۰ بود» قضاوتی زود هنگام است. هنوز زمانی بسیار مانده و امیدها نخفته است. شواهد مخالف جهانی شدن در زمان نگارش کتاب را، هم‌چون «بنیادگرایان دینی نابردبار»، «درگیری‌های محلی یا منطقه‌ای» (همان: ۳۷)، و موارد جدید هم‌چون برگزیت یا ریاست جمهوری ترامپ که اکنون رخ داده‌اند باید چگونه دید؟ ممکن است استدلال شود که این شواهد به‌مثابه مثال نقضی بر جهانی شدن خواهد بود. اگر مسیر رخداد تحولات اجتماعی را به روایت مألوف و مرسوم بنگریم، بله؛ اما اگر توجه کنیم که رخدادها در مسیری سینوسی، آمیخته با مقاومت، و در فرایندی هم‌راه با فراز و فرود پیش خواهد رفت، این رخداد بخشی از مقاومت رخ داده در این مسیر و کاملاً طبیعی است. این موارد در زمره مقاومت‌ها در برابر تغییر آرایش سیاسی جهان هستند. هنوز هم از این مقاومت‌ها و چه‌بسا شدیدتر در راه است و مگر نگفته‌اند که تاریک‌ترین لحظه شب درست پیش از سپیده‌دم است.

بگذارید برای این امر از خود نویسنده شاهد مثال بیاوریم. نویسنده به‌درستی اشاره می‌کند که در خود اروپا گرچه نقطه شروع دولت – ملت عهدنامه وستفالی در ۱۶۴۸ دانسته می‌شود، تا سی صد سال بعد هم‌چنان امپراتوری‌ها وجود داشتند و برخی روبه‌گسترش هم بودند. نویسنده حتی ادعا می‌کند که «نظم دولت – ملتی در ۱۶۴۸ محلی از اعراب نداشت حتی در اروپا» (همان: ۴۲). زمان رواج دولت – ملت‌ها چند سده بعدتر است: «در سده نوزدهم در اروپا و آمریکا، دولت – ملت را به‌صورتی نسبتاً روشن صورت‌بندی کردند» (همان: ۴۳). پس چگونه است که نویسنده، که خود زمان گسترش حدوداً سی صد سالی را برای جای‌گزینی الگوی دولت – ملت به‌جای امپراتوری ترسیم می‌کند، انتظار دارد در چند دهه الگوی دولت – ملت عرصه را واگذار کند.

۲.۳ نسبت ملت‌گرایی و نهاد دولت

نویسنده، برای اثبات ضرورت وجود دولت‌های ملی، فهرستی از مشکلات به‌ویژه در کشورهای آفریقایی را ارائه می‌دهد و از آن‌ها به ضرورت دولت‌های ملی می‌رسد. بر این مدعا، دو نقد وارد است. نخست نقل قول را با هم بخوانیم:

بیماری‌های فراگیر، جنایات جهانی، تجاوز به حقوق بشر، مهاجرت اجباری، همه‌وهمه، سوئیة ناخوش‌آیند جهانی شدن را می‌نمایانند، و به‌نظر می‌آید همه این‌ها، دست‌کم

تأحدی، گواهی باشند بر ضرورت وجود دولت‌های بهتر، نه بر پایان دولت. آیا نیروهای خارجی می‌توانند در سودان صلح برقرار کنند یا آن را موقوف به روی کارآمدن دولتی منتخب، درست‌کار، و باکفایت خواهند کرد؟ آیا مادامی‌که در برخی کشورهای دیگر آفریقا دولت‌ها مدام با هم در جنگند، می‌شود با مداخلات خارجی جلوی شیوع ایدز را گرفت؟ (کلپون ۱۳۹۵: ۲۸).

با همین مقدمات است که نویسنده در دو صفحه بعد از به «بن‌بست» رسیدن مخالفان ملی‌گرایی خبر می‌دهد. او در همین راستا می‌نویسد: «درگیری‌های آسیای مرکزی، شبه‌جزیره بالکان، آفریقای مرکزی، و آسیای جنوبی گواهی هستند بر این‌که ملت‌گرایی و پروژه ملت - دولت هنوز زنده‌اند و صرفاً دل‌مشغولی‌های تاریخی نیستند» (همان: ۴۳) و نیز تأکید دارد که ملت‌گرایی «به افراد حس تعلق به جهان و دولت‌ها را می‌بخشد» (همان: ۶۵).

در نقد نخست ضروری است به شفاف‌سازی موضع نزاع مبادرت کنیم. به نظر می‌رسد نویسنده اساساً موضع نزاع را به‌خوبی مطرح نکرده است. دو تصور از دولت می‌توان داشت. یکی دولت - ملت به معنای دقیق کلمه و دیگری دولت به مثابه یک کارگزار و یک واقعیت سیاسی. آنچه در حال زوال است دولت - ملت به معنای دقیق کلمه است، نه واقعیت دولت. کوتاه‌سخن آن‌که در طول تاریخ دولت‌های متعددی با ماهیت‌های متعدد ظهور و بروز یافته‌اند. یکی از اشکال دولت‌ها دولت - ملت بوده است. دولت - ملت‌ها دارای حق انحصار مشروع کاربرد زور در قلمرو اختصاصی خویش‌اند. این حق انحصار به واسطه فرایندهای جهانی شدن ترک برداشته است. امروز بحث مداخلات بشردوستانه استقلال دولت را، که زمانی مقدس‌ترین حق و اصلی‌ترین مقوم ذاتی دولت - ملت بود، به چالش کشیده است. آیا امروزه یک دولت - ملت می‌تواند بدون توجه به مناسبات جهانی به تخریب گسترده محیط زیست دست بزند یا محیط زیست به میراثی جهانی و نه محلی تبدیل شده است. البته این‌گونه مداخلات به معنای مضمحل شدن واقعیتهای دولت به‌طور کامل نیست. دولت - ملت‌ها در حال زوال‌اند و دولت‌ها در حال تبدیل شدن به یک کارگزار محلی در جهان جهانی شده‌اند. به‌جز برخی گروه‌های آنارشیست یا پست‌مدرن و مارکسیست‌های وفادارمانده به اصول اولیه، دیگر کسی داعیه‌دار حذف یا نابودی دولت در معنای دوم نیست. در واقع، دولت - ملت‌ها در مسیری‌اند که از یک حاکم بلامنازع، مستقل، تمام‌عیار، و ذی‌حق به کارگزاری با اختیارات محدود و وابستگی شدید مبدل شوند. منظور از افول دولت - ملت نیز جز این نیست.

۳.۳ تأخیر تاریخی ملت‌گرایی در جهان سوم

نقد دوم به مسئله ارائه شاهدمثال از کشورهای آفریقایی و تعمیم آن به تمامی دولت‌های جهان دارد. بدون آن‌که تأیید فلسفه کل‌گرای سیداحمد فردید مدنظر باشد، تنها به نقل این جمله او بسنده می‌کنم که بر این باور بود که صدر تاریخ ما ذیل تاریخ غرب است. این سخن را می‌توان درباب کشورهای جهان‌سوم صادق دانست. آنچه در اروپا و به‌طور کلی مغرب‌زمین رخ می‌دهد با یک تأخیر تاریخی به کشورهای جهان‌سوم می‌رسد. لذا از این‌که کشورهای آفریقایی به دولت - ملت نیاز دارند، نمی‌توان به این نتیجه رسید که جهان به دولت - ملت نیاز دارد. بسیاری از تحولات مخالف جهانی‌شدن در جهان‌سوم محصول تأخیر تاریخی این جهان از فرایند توسعه است و البته به‌واسطه رخداد جهانی‌شدن، مصائب توسعه‌نیافتگی آفریقا هم جهانی خواهد شد و جهان توسعه‌یافته را نیز متأثر خواهد ساخت. چنان‌چه یازدهم سپتامبر محصول ریزش توسعه‌نیافتگی بنیادگرایانه به آمریکا بود. آفریقا در مرحله تاریخی عقب‌تری نسبت به غرب قرار دارد و هنوز به دولت - ملت نیازمند است، اما جهان غرب از آن مرحله عبور کرده و به عصر جدیدی وارد شده است؛ عصری که خود را در قالب اتحادیه اروپا و کاهش استقلال دولت‌های ملی در پیکره واحدی به نام اتحادیه اروپا نشان داده است. اتحادیه آفریقا اکنون در آغاز راهی قرار دارد که چند دهه قبل اتحادیه اروپا قرار داشت و دهه‌ها طول خواهد کشید تا به جایگاه کنونی اتحادیه اروپا برسد. نکته دیگری که حائز اهمیت است بهره‌مندی اروپاییان از همین تأخیر تاریخی برای تحقق اهداف خودشان است. از قضا، نویسنده خود بدین معنا اشعار داشته است:

اروپایی‌ها درست زمانی که دولت‌های ملی را در اروپا استحکام می‌بخشیدند با پرداختن به امپراتوری در سایر نقاط دنیا بر پیچیدگی موضوع افزودند. فرانسه - نمونه مثالی ملت در بسیاری از نظریه‌های ملت‌گرایی - نه تنها دست به جنگ‌های محلی و تحمیل قدرت دولتی می‌زد...، بلکه حتی در انقلابی‌ترین و ملت‌گرایانه‌ترین برهه‌هایش هم گرایشی به امپراتوری داشت. لذا، جمهوری اول فرانسه کوشید استقلال هائیتی را سرکوب کند، درست مثل جمهوری‌های چهارم و پنجم در مورد استقلال الجزایر (کلون ۱۳۹۵: ۴۳-۴۴).

این نکته جای تأمل دارد که شاید این مواردی که نویسنده در کشورهای آسیایی و آفریقایی به‌عنوان شاهدمثال‌های بقای دولت - ملت ذکر کرده است تکرار تاریخ به‌دست اروپاییان باشد، با این تفاوت که این بار با دامن‌زدن به ملی‌گرایی در این کشورها درصدد بسط سلطه و سیطره خویش‌اند.

۴.۳ عدم تقلیل ملت‌گرایی به دولت رفاه

مراد تفتی، در سیمت دبیر مجموعه مفاهیم علوم اجتماعی که در نشر شیرازه در حال برگردان است، یادداشت کوتاه دو نیم‌صفحه‌ای در شرح مدعیات نویسنده ذکر کرده است. براساس این یادداشت، نویسنده بر این باور است که «ملت‌گرایی هم سرمنشأ تأسیس مدارس دولتی، نظام بهداشت همگانی، و سایر تمهیدات دولت‌های رفاه است و هم زمینه و گفتمانی است که امکان درافتادن با سرشت مشکل‌آفرین قدرت دولتی را میسر می‌سازد» (کلهون ۱۳۹۵: ۱۰). در مقام پاسخ به این مدعا، باید گفت نسبت ملت‌گرایی و موارد ذکرشده از جمله تأسیس مدارس دولتی نسبت علت و معلول نیست که این موارد را معلول نظام ناسیونالیستی دانست، بلکه تأسیس مدارس، نظام بهداشت عمومی، رفاه، و ملت‌گرایی همه معلول‌هایی هستند برای علت اصلی و مهم‌تری به نام مدرنیته که در دنیای پس از قرون وسطی در اروپا رخ داد و به‌مرور به سرزمین‌های شرقی سرایت کرد.

۵.۳ تمامیت‌خواهی ملت‌گرایی

نویسنده بر این باور است:

ملت‌گرایی هم ابزار مقابله با طردهای دولت‌ساخته، از جمله ایستادگی در برابر گفتمان تمامیت‌خواه فرهنگ‌تک‌ساختی، را در اختیار می‌گذارد و هم راه آشتی ملت و دولت را از طریق یادآوری اشتراکات فرهنگی و دموکراسی فراهم می‌آورد (کلهون ۱۳۹۵: ۱۰).

تحلیلی به‌غایت یک‌سویه و خوش‌بینانه ارائه شده است. نمی‌توان برای تاریخ چندصدساله ناسیونالیسم در جهان به این راحتی یک حکم ساده و عمومی صادر کرد. در مواردی، همان‌طور که نویسنده بیان کرده است، مبنایی برای آشتی ملت و دولت بوده است، اما در مواردی هم به مؤثرین ابزار برای سرکوب آدمیان، انقیاد اقلیت‌ها، غارت خرده‌فرهنگ‌ها، و تجاوز به حقوق مردم بوده است. کافی است مروری بر احزاب ناسونال‌سوسیالی هم‌چون فاشیسم و نازیسم داشته باشیم. در ایران خودمان تجربه شوونیسم دوره رضاشاهی نزدیک و قریب است. برخلاف ادعای نویسنده، می‌توان شواهدی تاریخی یافت که ناسیونالیسم یکی از مهم‌ترین تبلورهای گفتمان تک‌ساختی و تمامیت‌خواه بوده است.

۶.۳ نوظهوری ملت‌گرایی

نویسنده نوظهور بودن پدیده ملت را می‌پذیرد:

تا پیش از ظهور دولت مدرن، ملت‌ها نه در امپراتوری عثمانی واحد بنیادین ساختار سیاسی بودند و نه در غرب. در هیچ‌یک از آن‌ها، ملت‌ها... هم‌ارزهای رسمی نبودند. برخلاف تبار، مرجعیت آسمانی، و گاه چیرگی نظامی، در هیچ‌یک از آن‌ها، ساختاری جمعی به نام مردم پایه‌ای برای مشروعیت سیاسی نبود. در هیچ‌یک، نه پروژه‌ای وجود داشت به نام شکوفایی و یک‌پارچگی فرهنگ ملی، و نه مرزهای دقیقی که فرهنگ و سرزمین را به هم گره بزند (کلون ۱۳۹۵: ۲۱).

اکنون، این پرسش خود را می‌نماید که اگر ملت‌ها امری نوظهور و نه ریشه‌ای و پایدارند، پس چرا کناررفتن و حذف آن‌ها از مناسبات امری خیالی رؤیایی و نامحتمل دانسته می‌شود. حذف آنچه ازلی و ابدی نیست خیال و وهم نیست. نویسنده با چنان قطعیت و یقینی از دوام ملت‌ها سخن می‌گوید که گویی از جوهری‌ترین و ذاتی‌ترین وجه زندگی بشر بر این کره خاکی پرده‌برداری می‌کند: «نه می‌توان و نه باید خیال اضمحلال دولت - ملت را در سر پروراند» (همان: ۲۳).

۷.۳ ملت‌گرایی محصول نزاع قدرت و استعمار

نویسنده معتقد است که در پیدایش ملت‌ها «درست است که خطابه‌های تبار، نسبت‌های خانوادگی، و پیوندهای خونی فراگیر بود، اما دامنه نفوذ زبان و فرهنگ مشترک که فراتر از پیوندهای نسبی می‌رفت بسیار گسترده بود» (کلون ۱۳۹۵: ۲۲). این مدعای گزاف که دولت - ملت‌ها براساس زبان و فرهنگ مشترک به وجود آمده‌اند شواهد نقض بی‌شمار و متعددی دارد. بگذارید دست‌کم خودمان را در نظر بگیریم. درباب نسبت دولت - ملت و کشورهای شرقی و جهان سوم توجه به این امر ضروری است که دولت - ملت برای این کشورها عمدتاً امری تحمیلی و استعماری بود یا محصول جنگ‌هایی بود که گاهی توسط این کشورها صورت نگرفته و حاصل رقابت قدرت‌های بزرگ و جنگ‌های نیابتی آن‌ها بوده است. مرزهای ایران امروزی در خلال جنگ‌هایی تعیین شد که نقش استعمارگران در آن مبرهن است. نمونه واضحی از آن نبرد هرات در دوره محمدشاه قاجار و دخالت آشکار دولت انگلستان است. بسیاری از کشورهای خاورمیانه محصول تجزیه امپراتوری عثمانی پس از جنگ جهانی اول هستند. این سؤال جدی مطرح است که در پیدایش

دولت - ملت‌هایی هم‌چون کویت، قطر، امارات، بحرین در حاشیه جنوبی خلیج فارس مسئله زبان و فرهنگ مشترک چگونه نقش ایفا کرده است. آیا هر یک از این کشورها واجد زبان و فرهنگ منحصر به فردی هستند که آن‌ها را از همسایگان متمایز ساخته است یا نقش برجسته استعمارگران و ملاحظات سیاسی مسبب پیدایش این دولت - ملت‌ها شده است. باید به نویسنده گفت اکنون که دوره افول دولت - ملت‌ها رسیده است، دست‌کم باید به افسانه‌ها در این باب پایان داد، نه این‌که آن‌ها را دیگر بار تکرار کرد.

۸.۳ ملت‌گرایی و سیاست‌های بازتوزیع اقتصادی

نویسنده در مسیر دفاع از ملی‌گرایی به مصادره به مطلوب نیز روی آورده است:

مسئله یکی از ریشه‌های تنومند ملت‌گرایی خواست عمومی برای برابری است. ... ملت‌گرایی - و نه جهان‌وطن‌گرایی - خاکی بوده که موفق‌ترین پروژه‌های بازتوزیع اقتصادی در آن رویداده‌اند؛ از جمله و به ویژه پروژه‌هایی که کشورهای اروپایی اجرایشان کرده‌اند (کلون ۱۳۹۵: ۵۰).

لازم است به نویسنده یادآوری شود سیاست‌های بازتوزیع اقتصادی سیاست‌هایی هستند که توسط دولت‌های موسوم به دولت رفاه اجرا می‌شود، نه توسط مطلق دولت - ملت‌ها. دولت - ملت قالب و شکلی است که محتوای بسیاری را در دل خود می‌پذیرد و لذا دولت‌های ملی به دسته‌بندی‌های متعددی هم‌چون لیبرال، سوسیال، توتالیتر، فاشیست، و مانند آن تقسیم می‌شوند. برابری، آزادی، تفکیک یا به هم پیوستگی حوزه‌های خصوصی و عمومی، بازتوزیع اقتصادی، و مانند آن ناظر به محتوای دولت‌ها هستند، نه شکل و قالب آن‌ها. توجه به این نکته ضروری است که برخی سیاست‌های دولت رفاه از ایده‌های ناپلئون بناپارت ناشی می‌شود که منشأ الهام این ایده‌ها برای او نیز امپراتوری روم باستان بوده است. لذا، به هم پیوسته‌ساختن سیاست‌های بازتوزیع اقتصادی با دولت - ملت درست به نظر نمی‌رسد.

۹.۳ نسبت ملت‌گرایی و مدرنیته

مصادره به مطلوب نویسنده در برخی موارد شکلی غریب یافته است. او مدعی است: «ملت‌گرایی چهارچوب گفتمانی‌ای است که جهان مدرن را ساخته است»

(کلهون ۱۳۹۵: ۶۵). مدعایی به‌غایت غریب است، گویی جای علت و معلول عوض شده است؛ آیا ملی‌گرایی پدیده‌ای مدرن است یا مدرنیته پدیده‌ای ملی‌گرایانه است؟ به این می‌ماند که کسی ادعا کند نظریه حاکمیت الهی پادشاهان چهارچوب گفتمانی است که جهان مدرن را ساخته است. مدعای نویسنده نیز به همین اندازه غریب است. مدرنیته در مسیر خود برای آن‌که قدرت را از کلیسا بستاند، به نظریه حاکمیت الهی پادشاهان روآورد و چون در یک مسیر طولانی و پرفرازونشیب تاریخی به این مهم دست یافت، در گام بعدی، حاکمیت را از پادشاهان نیز گرفت و به مردم داد و اساساً پادشاهی را یا ملغی کرد یا به امری نمادین و صوری مبدل کرد. ملت‌گرایی نیز نقشی چنین در تاریخ مدرنیته ایفا کرده است. در امپراتوری‌های مقدس دین، مهم‌ترین مبنای تعریف هویت سیاسی بود، مدرنیته به محمل و جایگاهی نیاز داشت که بتواند هویت سیاسی بیافریند بدون آن‌که دینی باشد. ملت چنین جایگاهی بود؛ یک هویت سیاسی جدید که البته فارغ از دین است. بگذارید از خود نویسنده شاهد مثال بیاوریم: «مفهوم ملت، چونان سوژه کنش‌گر، مشخصاً مدرن و بخشی از روش جدید برساختن هویت جمعی است. لذا، در اوایل عصر مدرن، به‌ویژه در سده‌های هیجده و نوزده، انگاره ملت سنگ‌بنای زندگی اجتماعی شد» (همان: ۱۰۳).

ملت‌گرایی ایدئولوژی جدید درمورد هویت‌های اولیه ساخت و با این کار نه‌فقط با محلی‌گرایی و نظام خانوادگی که با دین نیز به‌رقابت پرداخت. ... ملت‌گرایی مستلزم نوعی باور سکولار است... این باور را به‌پیش کشید که... مشروعیت سیاسی به‌جای این‌که از سوی خدا یا دودمان پادشاهی باشد، از سوی مردم باشد (همان: ۱۰۵).

از این‌رو، ملت‌گرایی بخشی از ظرف تاریخی مدرنیته برای تعیین‌بخشیدن به گوهر وجودی‌اش بود و اکنون به‌نظر می‌رسد که دیگر به این ظرف تاریخی نیاز ندارد و آرام‌آرام آن را به کناری می‌نهد. نویسنده گرچه به‌درستی سرشت ملت‌گرایی را توضیح داده است، در ذاتی دانستن این سرشت برای مدرنیته و آن را به‌مثابه چهارچوبی برای مدرنیته دانستن به‌خطا رفته است.

نویسنده در ذیل عنوان «اسطوره‌های خاستگاه» به تحلیل دو نگاه به ملت پرداخته است؛ نگاهی که «ملت‌بودگی را طبیعی می‌داند» و نگاهی که آن را «برساخته‌های کنش تاریخی» می‌داند (همان: ۱۲۷) و تأکید می‌کند که «این دعوی که ملت از روزگاران بسیار کهن وجود داشته یا این دعوی که سنت‌های ملت، بی‌دخل و تصرف، از بنیان‌گذارانش به‌ارث رسیده‌اند، بی‌تردید کارآمد است» (همان: ۱۲۸). واقعیت آن‌که این جدال بی‌حاصل است. مدرنیته

هرجا که ریشه‌های ملت‌بودگی وجود داشت آن را به استخدام گرفت و به‌مثابه یک هویت سیاسی نوین پروبال داد و هرجا هم که وجود نداشت آن را ساخت. به‌راحتی می‌توان کشورهایایی را یافت که ریشه‌های عمیق ملت‌بودگی داشته‌اند، هم‌چون ایران که رضاشاه به‌عنوان اولین دولت شبه‌مدرن ایران کار سختی در پیش نداشت و کافی بود میراث کهن ایرانی را که در شعر فردوسی^۱ متجلی بود احیا کند. در مواردی اساساً چیزی وجود نداشت و تماماً ساخته شد؛ مانند آنچه کویت، قطر، و مانند آن در پیش گرفتند و در مواردی هم ترکیبی از هر دو به‌کار گرفته شد؛ مانند آنچه آتاتورک در ترکیه رقم زد. بنابراین، هر کشوری گونه‌ی خاص خود از ملت‌سازی و دولت‌سازی را دارد که وجه‌مشترک تمامی آن‌ها مفهوم هویت سیاسی نوظهور ملت است. فارغ از این که این حس تعلق به‌صورت طبیعی و واقعی از قبل وجود داشت یا این که در فرایندی سیاسی-اجتماعی تولید شد.

۱۰.۳ نسبت ملت‌گرایی و دموکراسی

مصادره‌به‌مطلوب سوم نویسنده نیز شگفت‌انگیز است. نویسنده میان ملت‌گرایی و دموکراسی نیز پیوندی وثیق برقرار می‌سازد. سخن او نخست با نقد جهان وطن‌گرایان آغاز می‌شود: «گفتمان پسا۱۹۸۹، وقتی گذار به دموکراسی- و نظریات دموکراسی در معنای عام- را می‌کاود، ملت‌گرایی را موضوعی محوری نمی‌داند، بلکه خطری می‌بیند که باید از آن رها شد» (کلهون ۱۳۹۵: ۱۵۷). پس از این انتقاد، مدعای اصلی نویسنده خودنمایی می‌کند: «باین‌همه، ملت‌گرایی، مستقیماً و اساساً از بنیان‌های اجتماعی دموکراسی می‌پرسد». این جمله واجد ابهام است. اگر منظور نویسنده آن است که پیدایش و گسترش دموکراسی را باید به ملت‌گرایی نسبت داد، نخستین پرسش این خواهد بود که معروف‌ترین دموکراسی جهان، یعنی دموکراسی آتنی، با کدامین ملت‌گرایی پیوند دارد؟ نیک می‌دانیم که آن دموکراسی در بستری از هویت سیاسی دولت-شهری شکل گرفته است. گفتنی است که میراث دموکراسی به آتن اختصاص ندارد. در تمدن سومر باستان نیز رگه‌هایی از دموکراسی را می‌توان یافت و البته شکل سیاسی سومر باستان نیز دولت-شهری بود.^۲ بعدها در جمهوری روم نیز می‌توان هم‌چنان کاربست برخی شیوه‌های نزدیک به دموکراسی را دید، درحالی که شکل آن حکومت نیز امپراتوری بود. پس این ادعا که ملت‌گرایی سبب رواج دموکراسی شده باشد، با سوابق تاریخی سازگار نیست. ممکن است مراد این باشد که دموکراسی اشکال گوناگونی دارد، اما شکل موفق آن در ملت‌گرایی محقق می‌شود. این هم

مثال نقض‌های متعدد دارد، دولت - ملت‌های استبدادی، دیکتاتور، توتالیتار، فاشیست بسیاری را می‌توان در قرن بیستم ره‌گیری کرد که اگر بیش از نمونه‌های دموکراتیک دولت - ملت نباشند، دست‌کم کم‌تر از آن‌ها دولت - ملت نیستند.

نویسنده همین مدعا را در صفحات نزدیک به پایان کتاب به‌نحوی دیگر تکرار کرده است:

دموکراسی موکول است به این‌که مردم کنش‌گر و یک‌پارچه باشند و نیز هم‌عضو باشند و هم‌کارگزار. لیبرالیسم از کارگزاری فردی می‌گوید، اما در بهترین تعبیر چندان توجهی به عضویت، انسجام جمعی، و قابلیت‌های مردم ندارد. در عصر مدرن، چهارچوب گفتمانی‌ای که پایاترین تکیه‌گاه این وجه دموکراسی بوده است ملت‌گرایی است (همان: ۲۸۱).

و نیز: «در سرتاسر عصر مدرن، رشته پیوندی دوسویه و محکم ملت‌گرایی را به دموکراسی گره زده است». واضح است این‌که در دو قرن اخیر دموکراسی بر مرکب ملت‌گرایی سوار بوده است دلیل قانع‌کننده‌ای نیست که بدون ملت‌گرایی دموکراسی متوقف خواهد شد یا این‌که دموکراسی نمی‌تواند بر مرکب دیگری سوار شود. دست‌کم تاریخ چه در قالب دولت - شهرهای یونانی و سومری چه در قالب جمهوری روم و تاحدودی هم امپراتوری اشکانیان مؤید مدعای هم‌سان‌پنداری دموکراسی و ملت‌گرایی نیست. شهروندی جهانی نیز می‌تواند محمل نو و بستر تازه‌ای برای دموکراسی باشد و دموکراسی را از مرکب سابق خود بی‌نیاز سازد. پرسشی که می‌توان از نویسنده پرسید آن است که آیا با پیدایش اتحادیه اروپا و پارلمان اروپا دموکراسی نابوده شده است. احتمالاً تلاش نویسنده آن است که نشان دهد اگر دوست‌دار دموکراسی هستید، یادتان باشد دموکراسی با ملت‌گرایی عجین است، بلکه دموکراسی با ملت‌گرایی عجین است، اما نسبت میان این دو نه تساوی است، نه تباین است، و نه عموم و خصوص مطلق؛ بلکه عموم و خصوص من وجه است؛ بدین معنای که می‌توان دموکراسی‌هایی یافت که دولت - ملت نباشند، می‌توان دولت - ملت‌هایی یافت که دموکراتیک نباشند، و البته می‌توان مواردی یافت که هم دموکراتیک باشند و هم دولت ملی. این نسبت مدعای نویسنده را به‌چالش می‌کشد.

۱۱.۳ ملت‌گرایی و ساخت هویت جمعی

نویسنده در مدعای دیگری «ملت‌گرایی» را «نیرومندترین گفتمان هویت جمعی» (کلهون ۱۳۹۵: ۱۶۱) می‌نامد. در این‌که ملت‌گرایی یکی از نیرومندترین گفتمان‌های هویت

جمعی است تردیدی نیست، اما نیرومندترین آن‌ها محل تأمل است. نگاه گذرایی به تاریخ نشان می‌دهد که نیرومندترین گفتمان هویت جمعی را باید برای دین کنار گذاشت و در گستره تاریخ هیچ نیرویی به قدرت دین نبوده است. بعید است عاملی بتواند به آستانه قدرت دین در دوران قرون وسطی، که ویل دورانت «عصر ایمان» می‌نامید، برسد. حتی در عصر اوج گرفتن ملی‌گرایی، گرچه دین دیگر تسلط عام و همه‌جانبه گذشته را ندارد، هم‌چنان نیرومندترین گفتمان هویت جمعی برای شکل دادن به گروه‌های بنیادگراست.

۱۲.۳ ملت‌گرایی به‌مثابه هویت سیاسی نه یک احساس یا تعلق صرف

کج‌فهمی رایج دیگری که در کل متن موج می‌زند فهم نادرست از ملی‌گرایی است. اساساً منظور از دولت - ملت، یا ملی‌گرایی چیست؟ از ملی‌گرایی می‌توان دو تا معنا را افاده کرد، یکی احساس و وابستگی‌ای که یک نفر به زمین یا جغرافیای خاصی دارد و علاقه‌ای که به کشورش دارد. پرسش این است که این معنا سخن جدیدی نیست و شواهد و مثال‌های متعدد و بی‌شماری را در طول تاریخ می‌توان یافت که این احساس یا وابستگی وجود دارد؛ پس چرا ملی‌گرایی را امری نو می‌دانیم و دولت - ملت‌ها را محصول مدرنیته قلمداد می‌کنیم. دلیل به‌معنای دوم بازمی‌گردد. می‌توان ملی‌گرایی را چیزی از جنس هویت سیاسی دانست. بر این اساس، آن احساس شخصی، فردی، و جزئی به تعلق اجتماعی، جمعی، و کلی مبدل می‌شود که، ضمن تعریف حدود جغرافیایی، مبنای تعریف سیاسی و در ادامه کنش سیاسی قرار می‌گیرد. آنچه دوره‌های تاریخی متفاوت را از یک‌دیگر تمییز داده است تفاوت در هویت سیاسی است. زمانی و در یونان باستان، مبنای هویت سیاسی دولت - شهر بود، در برخی جوامع قبیله و تبار بود. برخی، چون رواقیون، به جهان‌وطنی متناسب با امپراتوری روم روی آوردند. در ایران باستان نیز هویت امپراتوری اهمیت بنیادین داشت. در بسیاری از طول تاریخ این هویت را دین تعیین کرده است. تمییزبخش دولت صفوی و دولت عثمانی عنصر هویتی دین بود. در عصر مدرن این تعریف سیاسی به دولت - ملت تعلق یافت. بنابراین در میان تعلقات متعدد و متکثری که یک انسان می‌تواند داشته باشد، آنی که مبنای کنش در عرصه امر سیاسی است به‌مثابه هویت سیاسی تعین می‌یابد. پرسش این است که آیا تعلقات دینی در عصر دولت - ملت از بین رفتند یا تعلقات قومی یا نژادی یا زبانی محو شدند؟ خیر، باقی ماندند و اتفاقاً در موارد بسیاری برای هویت‌های ملی به چالش‌های عمده و اصلی مبدل شدند، باین حال برتری از آن هویت ملی بود. اکنون سخن

برسر این است که این برتری در حال شکسته شدن است. آیا این به معنای حذف یا محو هویت ملی خواهد بود؟ خیر؛ اگر در عصر ملی، هویت‌های پیشاملی از بین رفتند، در عصر جهانی شدن هم هویت‌های ملی از بین خواهند رفت.

متأسفانه، به نظر می‌رسد این نکته بدیهی از دید نویسنده کتاب دور مانده است. او برای باقی ماندن ملی‌گرایی در عصر جهانی شدن چنین استدلال کرده است: «مردم... بازهم با سرود ملی و تیم ملی فوتبال احساساتشان برانگیخته می‌شود، وارد ارتش می‌شوند، و وقتی مهاجرت می‌کنند، هم‌چنان احساسشان آن است که وطن خودشان را هم دارند» (کلنون ۱۳۹۵: ۲۹۴)؛

باید... اهمیت تعلق به ملت‌ها و سایر گروه‌های انسانی کوچک‌تر از کل بشریت را دریابیم. باید دریابیم که این حس تعلق بر هرکسی اثر متفاوتی دارد. برخی را الهام می‌بخشد، برخی را مأمن می‌شود، برخی را تسلا می‌دهد، و برای برخی هم فرصت‌های سیاسی می‌سازد (همان: ۳۴).

سپس، از این امر نتیجه می‌گیرد: «ملت‌گرایی نه فقط لغزشی اخلاقی نیست، بل رو به افول هم نیست» (همان: ۳۴). این نتیجه، با توجه به توضیحات بالا، از مقدمه حاصل نمی‌شود. ملی‌گرایی به مثابه یک تعلق احساسی باقی خواهد ماند، اما به مثابه یک هویت سیاسی خیر. مثالی شاید به فهم کمک کند؛ زمانی که هویت ملی بروز یافت، بر هویت‌های شهری غلبه کرد، اما آیا هویت‌های شهری حذف شدند؟ حس تعلق یک فرد به شهر محل تولدش حتی در ملی‌گراترین جوامع هم باقی ماند؛ حسی آمیخته با شور و هیجان و گاهی هم عجین شده با نوستالژی، گاهی در مسیر تعیین صاحب‌منصبان یا تصویب طرح‌ها و لوایح، همین هویت شهری نقشی پررنگ و مهم ایفا می‌کند؛ در عصر ملی شدن، هنوز مردمان تیم فوتبال شهرشان را با تمام وجود تشویق می‌کنند و حتی چنان تعصب می‌ورزند که گاه کار به زدو خورد هم می‌کشد، اما کسی علاقه مردم به تیم فوتبال شهرشان را به معنای بقای هویت دولت - شهری قلمداد نمی‌کند و از قضا، اگر این تعصب از حد اعتدال بگذرد، غیراخلاقی و نکوهیده قلمداد می‌شود. همین وضع را می‌توان برای هویت‌های ملی در عصر جهانی شدن تصور کرد. نویسنده در بخشی از کتاب می‌نویسد:

ملت‌گرایی می‌خواهد افراد خود را نه با امر محلی نه با این و آن شبکه روابط میان‌فردی، بلکه با مقوله‌ای انتزاعی به نام ملت یکی بدانند. این مقوله چه بسا واسطه‌ای سودمند میان امر محلی و جهانی باشد (همان: ۱۹۶).

اکنون در جهانی که ما زندگی می‌کنیم، ملیت واسطه‌ای میان امر محلی و جهانی است و در آینده هم واسطه خواهد بود. سخن برسر واسطه‌گری ملیت نیست. سخن برسر آن است که آیا ملیت مبنای هویت سیاسی هست یا نه. در جهان کنونی هم‌چنان مبنای هویت سیاسی است، لکن به‌نظر می‌رسد با رشد جهانی‌شدن مبتنای هویتی خویش را از دست خواهد داد، اما این را که هم‌چنان به‌منزله یک واسطه به‌معنای حس تعلق باقی بماند نمی‌توان ملت‌گرایی نامید.

۱۳.۳ ارائه‌نکردن تعریف دقیق و جامع از ملت

درست است که تعریف مفاهیم و واژه‌ها در علوم سیاسی و به‌طور کلی در علوم انسانی دشوار و سخت است، اما این دشواری نباید از تلاش نویسندگان برای تعیین مراد از مفاهیم موردکاربردشان ممانعت به‌عمل آورد. به‌خصوص آن‌که وقتی موضوع اصلی کتاب درباب ملت، ملت‌گرایی، و دولت - ملت است، انتظار است نویسنده تعریف دقیق یا دست‌کم تعیین مراد خویش از مفهوم را عرضه کند؛ اتفاقی که در کل کتاب رخ نداده است. فصل ششم کتاب بر شدت ابهام درباب مفهوم اصلی کتاب می‌افزاید. نویسنده ریشه‌های ملیت‌گرایی را به یونان باستان از سویی و دین یهودیت از سوی دیگر بازمی‌گرداند. این‌گونه تلاش‌های مفهومی ثمری جز افزایش ابهام مفهوم و درنهایت آشفتگی مفهومی میان قبیله‌گرایی و دین‌باوری و دولت - شهری ندارد. در همین فصل، نویسنده پا را فراتر می‌گذارد و ادعا می‌کند: «تاریخ ملت‌گرایی جهان‌شمول‌گرایی امپراتوری را از روم به‌ارث می‌برد» (همان: ۲۴۲). جای این پرسش است که ثمره خلط میان این‌همه مفاهیم چیست؟ و چرا نویسنده تلاش دارد برای باقی‌نگه‌داشتن ملیت ملیت را به همه‌چیز و همه‌جا ربط دهد. مضاف‌براین که این مدعا با مدعیات قبلی خود نویسنده در مدرن‌دانستن مفهوم ملیت، که پیش‌تر نقل شد، در تعارض است.

۱۴.۳ نسبت ملت‌گرایی و خاص‌بودگی

نویسنده، در مسیر دفاع از ملی‌گرایی، بر عنصر خاص‌بودگی دست می‌گذارد: «ملت‌گرایی‌ها هم، با توجه به وجوه تاریخی و فرهنگی خاصشان، میانجی برساختن نمونه‌های هم‌ریخت جهانی و خاص‌بودگی‌های تاریخی سنت و نوآوری‌های فرهنگی می‌شوند» (کلهون ۱۳۹۵: ۲۹۸). اگر خاص‌بودگی فرهنگی یک مزیت و یک حسن است، درباب خاص‌بودگی‌های محلی بی‌شماری که درطول سیطره گفتمان ملی‌گرایی خرد و نابود

شدند چه باید گفت؟ در جای‌جای جهان می‌توان خاطرات تلخ و متعددی را از خرده‌فرهنگ‌های سرکوب‌شده و تحقیرشده به‌واسطه فرهنگ ملی غالب فهرست کرد. چه‌طور این امور از دید نویسنده مغفول مانده است. مضاف‌براین که اتفاقاً گشودگی جهانی شدن در برابر خاص‌بودگی‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها به‌مراتب و با فاصله بسیار زیادی از ملی‌گرایی بیش‌تر است؛ اتفاقاً جهانی شدن امکان اتصال بسیاری از خرده‌فرهنگ‌ها را که در حال نابودی به‌واسطه سیطره دولت‌های ملی بوده‌اند، به‌واسطه شبکه روابط نوظهور به یک‌دیگر مهیا کرده است.

۱۵.۳ افول ملی‌گرایی

نویسنده خوانندگان را به جدی‌گرفتن ملی‌گرایی توصیه می‌کند: «اگر بناست ملی‌گرایی را قیدوبند بزیم، اصلاح کنیم، یا از آن فراتر برویم باید جدی‌اش بگیریم، نه آن‌که پس بزیمش». سخن این‌جاست که تازمانی که یک مفهوم به‌مثابه دال مرکزی یک گفتمان حاکم باشد، چه ما تلاش کنیم و چه کنار بایستیم، محور تمامی مفاهیمات و کنش‌هایی است که رخ می‌دهد، اما وقتی زمانه افول گفتمانی رسید، هرچه‌قدر هم تلاش کنیم کسی آن را جدی نخواهد گرفت و این جدی‌نگرفتن مهم‌ترین دلیل افول یک گفتمان یا پارادایم است. توصیه نویسنده به جدی‌گرفتن ملی‌گرایی از جنس همین مهم‌ترین دلیل‌های افول است.

۴. نقد شکلی و صوری

به‌لحاظ شکلی، از آن‌رو که فصول کتاب به‌هم‌پیوستگی منطقی ندارند و نوشتارهایی هستند که در زمان‌های مختلف نگاشته شده و اکنون کنار یک‌دیگر قرار گرفته‌اند، ساختار کتاب یک‌دست و منسجم نیست و روندی منطقی را طی نکرده است. از همین‌روست که نقل‌قول‌های تکراری یا عبارات تکراری در کتاب وجود دارند. برای مثال، آن‌چه در صفحات ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، و ۲۸۷ آمده است، برخی عیناً در صفحات پیشین تکرار شده است. نقل‌قول صفحه ۲۱۷ برای سومین بار است که در کتاب تکرار می‌شود.

متأسفانه، حتی مطالب فصول هم روالی منطقی را طی نکرده‌اند. برخی مطالبی که در فصول گردهم آمده است، اساساً ارتباطی به عنوان فصل ندارد یا نیاز به طرائف‌الحیل برای مرتبط‌ساختن است. برای مثال، می‌توان به تیتیر «ملت‌گرایی به‌مثابه ایدئولوژی جای‌گزین» (کلهون ۱۳۹۵: ۱۸۳) در فصل «ملت‌گرایی و جامعه مدنی» اشاره کرد.

۵. محسنات و برجستگی‌های کتاب

از آن‌رو که نگارنده با مدعای اصلی کتاب سر سازش نداشت، خواه‌ناخواه بخش عمده‌ای از نوشتار پیش‌رو به طرح کاستی‌ها و نقیصه‌ها اختصاص یافت؛ اما این به معنای نادیده‌انگاشتن محسنات این کتاب نیست. برای مثال، تلاش نویسنده برای دفاع از سنت در برابر فرهنگ یک‌سان‌ساز جهانی‌شدن، ترجیح تنوع بر تکثر، و مقابله با استبدادزدگی جهانی‌شدن قابل تقدیر است، اما نباید اجازه بدهیم آرزوها و خواسته‌های ما که شأن تجویز دارند، به جای توصیف و فهم واقعیت بنشینند. نویسنده در نقد خود از فاصله‌گرفتن جهان‌وطنی‌های لیبرال از سنت‌ها قوی و مؤثر عمل می‌کند. او بدان‌ها تذکر می‌دهد:

جهان‌وطنی‌های سده بیست‌ویک به آسانی اشتباهات نیاکانشان را تکرار می‌کنند که می‌پنداشتند در جهانی که دارد سکولار می‌شود دین نابود می‌شود. جهان‌وطنی‌ها معمولاً فرهنگ سنتی را مجموعه‌ای از درون‌مایه‌های احتمالاً نادرست می‌دانند، نه زیربنای جهت‌گیری‌های عملی انبوه افراد (کلهون ۱۳۹۵: ۵۸).

نویسنده به درستی به اینان یادآور می‌شود که «بسیاری از جهان‌وطن‌ها در نیابند که پروژه‌های جدید پیش‌روانه خود بر بنیان‌های سنتی استوارند» (همان: ۵۹). از همین روست که توصیه می‌کند «ارزش‌مندی تنوع فرهنگی و اجتماعی را پاس» بداریم (همان: ۶۳).

در همین راستاست که نویسنده به «پرهیز از گزینش اروپامدارانه» (همان: ۶۹) دعوت می‌کند و زنه‌ار می‌دهد که «بسیاری از این آشفتگی‌ها حاصل پذیرش غیرانتقادی چهارچوب‌های تحلیلی اروپایی هستند» (همان). در چنین فرازهایی، هرچند به نظر می‌رسد در واقع دفاع نویسنده از ملی‌گرایی نه دفاع از یک هویت سیاسی رو به انقراض، بلکه یک هویت فرهنگی است، او می‌کوشد میراث سنتی و فرهنگی ملت‌ها را در برابر امواج جهانی‌شدن حفظ کند، و اگر نیت این باشد، هم ممکن است، هم مطلوب. به جای اصرار بر هویت سیاسی ملی‌گرایی، باید بر هویت فرهنگی ملت‌ها تأکید کرد و کوشید فرهنگ جهانی‌شده را از یک‌دستی به سوی تنوع و تکثر و پذیرش دیگری سوق داد. این آرمان مقدس و عزیز در تلاش نویسنده برای دفاع از هویت سیاسی ملی‌گرایی کم‌رنگ شده است. نویسنده فصل چهارم کتاب را با این جمله به پایان رسانده است: «در ملت‌گرایی که در جهانی که روزبه‌روز ترسناک‌تر می‌شود پناهگاهی است برای ما و هویتی است تسلی‌بخش برای پنجه‌درافکنندگان با جهانی‌شدن سرمایه» (همان: ۱۹۷). در همین فراز کوتاه،

نیت نویسنده آشکار است؛ تلاش او بیش از آن‌که تلاشی علمی برای توصیف امر واقع باشد، کوششی هنجاری و شاید ایدئولوژیک برای درافتادن با امر واقع است. هرچند باید توجه کرد که دفاع از ملی‌گرایی تنها شکل مقابله با سرمایه‌داری جهانی نیست. همان‌گونه‌که مارکس معتقد بود، ضد هرچیزی در درون خود آن قرار دارد. جهانی‌شدن نیز خود ظرفیت اتصال نیروهای بالقوه ضد جهانی‌شدن در سراسر جهان را فراهم ساخته است و این نیروهای ضدسلطه جهانی، از ملیت‌های مختلف، مهم‌ترین موتور محرکه برای جهانی‌سازی به‌معنای سلطه یک فکر یا فرهنگ بر جهان خواهند بود. به‌تعبیر میشل فوکو، هر جا قدرتی هست مقاومتی هم هست.

۶. نتیجه‌گیری

ظهور ترامپ، رشد احزاب ملی‌گرا، گرایش به احزاب تندروی نژادگرا، برگزیت، و مانند آن بسیاری را در مورد آینده جهانی‌شدن به تردید واداشته است. آیا جهانی‌شدن ادامه خواهد یافت یا به دورانی مجدد از ملی‌گرایی بازخواهیم گشت. کریگ کلهون در زمرة مدافعان ملی‌گرایی است و در کتاب *ملت‌ها مهم‌اند* به تبیین دلایل خود برای این مهم پرداخته است. در پاسخ به این تلاش، پانزده نقد به ادعای کلهون مطرح شد که در این نوشتار کوتاه مختصراً بیان شدند. بسیار مهم است در تحلیل پدیده‌های اجتماعی به روند کلی پدیده در یک بازه زمانی طولانی توجه شود. نگاه مقطعی و کوتاه‌مدت تحلیل پدیده را با شتاب‌زدگی قرین می‌سازد. اگر بپذیریم تحولات اجتماعی نه به‌صورت خطی که به‌صورت سینوسی و در بستری از فرازها و فرودها رخ می‌دهند، رواج کنونی ملت‌گرایی نه تغییر در روند کلی که تنها یکی از فرودهای بی‌شماری است که در این مسیر پیش‌روی ماست.

نوشتار را با اندوهی کوتاه به‌پایان می‌برم. نویسنده کتاب در مقدمه این کتاب را محصول گفت‌وگوهای متعددی می‌داند که در اریتره، اتیوپی، سودان، هندوستان، ژاپن، چین، روسیه، لهستان، مجارستان، کانادا، آمریکا، مکزیک، ترکیه، لبنان، اسرائیل، فرانسه، بریتانیا، آلمان، استرالیا، سنگاپور، و مالزی صورت گرفته‌اند؛ بسیار جای تأسف دارد که نامی از ایران نیست؛ گرچه این یادداشت در دفاع از جهانی‌شدن نوشته شده است، متأسفانه فی‌الواقع ما کم‌ترین مساهمت را در فرهنگ جهانی و روندهای جهانی ایفا می‌کنیم. توصیف دلایل و واکوی تأثیرات این بی‌مساهمتی و شرح این هجران باشد تا وقتی دگر.

پی‌نوشت‌ها

۱. توجه به این نکته ضروری است که میان ناسونالیسم و آنچه که فردوسی عرضه کرد نسبتی وجود ندارد و نمی‌توان شاهنامه را یک اثر ناسیونالیستی دانست، اما امکان استخدام شاهنامه برای تعمیق یا بسط اندیشه‌های ناسیونالیستی وجود دارد.
۲. ساختار سیاسی در بین‌النهرین برای مدنی نسبتاً طولانی از دولت - شهرهای مستقل تشکیل شده بود. این دوره کم‌وبیش از ابتدای بروز شهرنشینی آغاز شد و تقریباً سراسر هزاره سوم پیش از میلاد را دربرگرفت. سومریان شهر را به‌عنوان ساختار سیاسی رایج می‌شناختند و آن را مطلوب می‌دانستند. سازوکار حاکم بر این شهرها روندی به خود گرفته بود که تورکیلد آن را «دموکراسی ابتدایی» نامیده است. عامل محسوسی که در شکل‌گیری دموکراسی بدوی نقش عمده‌ای داشت روند تصمیم‌گیری به‌صورت جمعی بود. تمامی کارهای بزرگ و همه تصمیمات مهم در مجمع عمومی کل شهروندان اتخاذ می‌شد. این تصمیمات در اختیار هیچ فرد خاصی نبود (رجایی ۱۳۸۵: ۲۹-۳۴).

کتاب‌نامه

- احمدی، حمید (۱۳۸۱)، «جهانی‌شدن، هویت قومی یا هویت ملی؟»، فصل‌نامه مطالعات ملی، س ۳، ش ۱۱.
- ترابی‌نژاد، مهرداد (۱۳۸۴)، جهانی‌شدن و فرهنگ ملی، مجموعه مقالات هویت ملی و جهانی‌شدن، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۲)، فرهنگ در عصر جهانی‌شدن، تهران: روزنه.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۵)، تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، تهران: قومس.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۴)، افسون‌زدگی جدید: هویت چهل‌تکه و تفکر سیار، ترجمه فاطمه ولیایی، تهران: فرزانه.
- شولت، یان آرت (۱۳۸۲)، نگاهی موشکافانه به پدیده جهانی‌شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: علمی و فرهنگی.
- صباغ‌پور، علی‌اصغر (۱۳۸۱)، «جهانی‌شدن، حاکمیت ملی، و تنوع‌های قومی در ایران»، فصل‌نامه مطالعات ملی، س ۳.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۰)، «جهانی‌شدن و هویت‌های قومی»، فصل‌نامه مطالعات ملی، س ۳.
- قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۸۲)، جهانی‌شدن و جهان سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت خارجه.

۳۲۲ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیستم، شماره نهم، آذر ۱۳۹۹

کلپون، کریگ (۱۳۹۵)، *ملت‌ها مهم‌اند*، فرهنگ، تاریخ، و رؤیای جهان‌وطنی، محمدرضا فدایی، تهران: شیرازه.

گل محمدی، احمد (۱۳۸۱)، *جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت*، تهران: نشر نی.
مقصودی، مجتبی (۱۳۸۱)، *تأثیر جهانی‌شدن بر قومیت‌ها*، مجموعه مقالات فرهنگ در عصر جهانی‌شدن، چالش‌ها و فرصت‌ها، تهران: روزنه.

نادریپور (۱۳۸۲)، «تأثیر جهانی‌شدن بر هویت‌های ملی و قومی»، *مجموعه مقالات همایش جهانی‌شدن (بیم‌ها و امیدها)*، قزوین: حدیث امروز.

نساج، حمید (۱۳۸۷)، «جهانی‌شدن و هویت قومی در ایران، با تأکید بر مؤلفه‌های زبان و آداب‌ورسوم»، *پژوهش سیاست نظری*، ش ۵.

Calhoun, Craig (2007), *Nations Matter: Culture, History, and the Cosmopolitan Dream*, Routledge.

Mazrui, Ali A. (2005), "The Re-Invention of Africa: Edward Said, V. Y. Mudimbe, and Beyond", *Research in African Literatures*, vol. 36, no. 3.